

گل خان متولی مسجد که در جوار مسجد زندگی می‌کرد و مؤذن مسجد هم بود اغلب برای رسیدگی به امور مسجد در به در برای دریافت کمک و اعانات به خانه‌های مردم می‌رفت.

در زمستان مردان اغلب در قسمت حمام نشسته و امور دهکده، مسائل مذهبی و سیاست را مورد بحث و بررسی قرار می‌دادند. امام مسجد هر هفته همان خطبه را به زبان عربی مهمشگی می‌خواند.

من می‌دانستم که اسامی پیامبران حضرت محمد، حضرت عیسی، حضرت موسی، حضرت ابراهیم کجاها در خطبه بیان می‌شود اما راستن نفهمیدم که خطبه چیست.

ما همیشه دسته‌جمعی با دوستان و قوم و خویش‌ها از مسجد به خانه باز می‌گشتیم. بعد از نماز جمعه بسطاس سماور و چای برقرار بود همه دور هم نشسته و از هر دری صحبت می‌کردند.

نیمه پنهان کشمیر – ۵۵

نویسنده: بشارت پیر
مترجم: بهزاد طاهرپور

در این دورهمی‌ها ما معمولاً لطیفه‌هایی را تعریف می‌کردیم از جمله اینکه یک روز یک کشمیری روستایی برای یک مکه رفته بوداو در هتل اقامت داشت و مدیر هتل به‌خاطر برخی مسائل از او آزرده و ناراحت بود و حرف‌هایی به زبان عربی نثارش کرده بود. روستایی بخت بر نشسته فکر کرد عربی فقط زبان دعا است و به همین خاطر پس از صحبت‌های مدیر هتل در جواب گفته بود آمین. من می‌توانستم چهره‌های زیادی را به‌جای آن روستایی فری از مسجدمان بگذارم.

گروهی از پیرمردان در قسمت حمام به‌طور نیمه هوشیار می‌نشستند. حمام نزدیک‌ترین گرمخانه مرکزی در روستای ما بود. من از اینکه آنها بعضی اوقات به‌طور ناگهانی پس از اذان گفتن گل خان از خواب و اوهاشمان در آمده و چرتشان پاره می‌شد خندام می‌گرفتم.

گل خسان آنها می‌گفت و پس از نماز آنها دور هم جمع می‌شدند و به زبان فارسی و کشمیری بر پیامبر و اولینش سلام و درود می‌فرستادند.

اما «درد» هرگز برای من و دوستانم به یاد ماندنی نبود اما در هر حال چهارزانو نشسته و بعد از گفتن یا الله، یا الله و عقب جلو کردن سرمان همراه با پیرمردان همسرای می‌کردیم.

وقتی سیف الدین عموی بزرگ مادرم در مسجد ایستاد و دعای بعد از عید را می‌خواند

خنده می‌کردیم. «خدا یا آنها ای که در طول ماه رمضان برای تو روزه گرفتند را ببخش و پیامبر.



خدایا آنها ای که از دستورات توسریچی کردند و روزه نگرفتند را ببخش و پیامبر.» ما می‌دانستیم که سیف الدین هرگز روزه نمی‌گیرد، پشت پرده مغازه، نهارش را هر بعد از ظهر می‌خورد.

دورهمی‌های خانوادگی و بحث‌های گرم اجتماعی

در اواخر دهه ۸۰ میلادی سر و کله یک استاد کالج که یک گروه سلفی را رهبری می‌کرد در روستای ما پیدا شد. و یک مسجد جداگانه‌ای تأسیس کرد. بیشتر اعضای این گروه طبقه متوسط رو به پایین بودند که مدارک دانشگاهی داشتند و از مشاغل نه چندان مهم دولتی نیز برخوردار بودند. آنها علیه نوع اسلامی که قرن‌ها در کشمیر رایج بود به پا خاسته بودند، ترکیبی از کتاب و سنت.

ما همیشه دسته‌جمعی با دوستان و قوم و خویش‌ها از مسجد به خانه باز می‌گشتیم. بعد از نماز جمعه بسطاس سماور و چای برقرار بود همه دور هم نشسته و از هر دری صحبت می‌کردند. در این دورهمی‌ها ما معمولاً لطیفه‌هایی را تعریف می‌کردیم.

هیچ‌کدام استاد آموزش‌دیده اسلامی نبودند اما آنها خوانندگان مشتاق ترجمه‌ها و تفسیر مختلف قرآن و حدیث به زبان اردو بودند. آنها می‌خواستند سنت‌های محلی که در طول قرن‌ها تغییر مذهب (نوکیشی) از هندو به اسلام به‌وجود آمده بودند را از بین ببرند. آنها حتی سعی کردند تفاوت‌های ظاهری نیز برای خودشان ایجاد کنند. مثلاً شلوارشان را از بالای قوزک پا تا می‌کردند، ریش‌شان را بلند نمی‌داشتند، و کمی در عبادت متفاوت ظاهر می‌شدند. آنها خودشان را به نوعی به عنوان مصلحان اجتماعی تلقی می‌کردند که می‌خواهند دهقانان را از شر جادو و جنبل و استئمار طبقه روحانیون شامل مولوی‌ها و پیرها نجات دهند.

پاورقی Research@kayhan.ir

او سالیان سال در دبیرستان تدریس می‌کرد ادامه پیدا کرد. او همواره از مغازه خواربارفروشی سومات که مالکش یک هندو بود خرید می‌کرد و این روند هیچ‌وقت تغییری نکرد البته آگاهی از هویت‌های مذهبی و اختلاف نظرها در مورد عقاید سیاسی همواره وجود داشت. خیلی از مسلمانان و هندوها فنجان‌ها و بشقاب‌های جداگانه‌ای در منازلشان برای پذیرایی از پیروان مذاهب مختلف داشتند اما در خانه ما برای پذیرایی از باسکارنات یا سومات چنین رویی وجود نداشت. ما همه با هم غذا می‌خوردیم.

شاید ۱۰ ساله بودم که در یک مراسم عروسی هندوها شرکت کردم. من شلوار سیاه و پیراهن سفید و سیاهی پوشیده بودم. ماهیم برای براق شدن را روغن خردل آغشته و شانه کرده بودم.

شورای برنامه‌ریزی روانی (Psychological Strategy Board) که در سال ۱۹۵۳ از جانی فلاشمن دعوت کرده بود تا مذاکرات مربوط به این تور را انجام دهد، با جکسون موافق بود و مبلغی معادل ۷۵۰،۰۰۰ دلار برای تأمین مالی آن جمع‌آوری کرد. به نظر می‌رسد بیشتر این مبلغ از سوی سازمان سیا تأمین گردید، اگرچه سی‌دی قبول داشت که این «مبلغ بسیار زیادی برای تأثیر گذاری تبلیغات فرهنگی» است، اما از آلن دالس خواست تا دستاوردهای بالقوه

هم غذا می‌خوردیم. شاید ۱۰ ساله بودم که در یک مراسم عروسی هندوها شرکت کردم.

من شلوار سیاه و پیراهن سفید و سیاهی پوشیده بودم. ماهیم برای براق شدن را روغن خردل آغشته و شانه کرده بودم.

برنامه‌های این شرکت نیز دست و پنجه نرم نمود. در مارس ۱۹۵۳، او متوجه شد که رودولف بینگ، مدیرکل اپسرای متروپولیتن، می‌خواهد ویلهم فورتونگلر را به عنوان رهبر مهمان برای فصل ۵۴-۱۹۵۳ استخدام کند. وقتی از او پرسیده شد آیا فکر می‌کند وزارت امور خارجه ممکن است با این انتصاب مخالفت کند، سی‌دی گزارش داد که هیچ «براز نگرانی از سوی وزارتخانه در مورد موضوع آقای فورتونگلر» وجود نخواهد داشت. او هشدار داد که ممکن است از نظر اپرای متروپولیتن

جنگ سرد فرهنگی: سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر- ۱۲۵

پیشت‌وپز شوالیه‌های فرهنگی آمریکا برای جذب مخاطب

شوالیه‌های فرهنگی آمریکا تارهای پیچیده‌ای بافتند که در میان آن تارها، می‌توانستند از اپسرای متروپولیتن برای گمردآوری مخاطبان، حول مفهوم فدرالیسم جهان آزاد، استفاده کنند. در همان زمان که سی‌دی، روی نظریه شورای برنامه‌ریزی روانی برای تور اپرای متروپولیتن کار کرد، با جنبه بحث‌برانگیزتری از برنامه‌های این شرکت نیز دست و پنجه نرم نمود. در مارس ۱۹۵۳، او متوجه شد که رودولف بینگ، مدیرکل اپسرای متروپولیتن، می‌خواهد ویلهم فورتونگلر را به عنوان رهبر مهمان برای فصل ۵۴-۱۹۵۳ استخدام کند.

این ارکستر به قربانیان اقدامات نازی‌ها اهدا شود. کمیته آمریکایی ظاهراً از انحراف خود نسبت به «بیانیه اصول» سال ۱۹۵۳ خوش بی‌خبر بود، یعنی جایی که اعلام کرده بود «به مسائل سیاسی که در شرایط آزادی فرهنگی و خلاقیت فرهنگی تأثیر می‌گذارد، به شدت اهمیت می‌دهد. در نتیجه، به طور قاطع با هرگونه تئولیتاریسم مخالف است، زیرا تئولیتاریسم نفی همین شرایط است»

همین بیانیه «این واقعیت آشکار و شرم‌آور» را محکوم کرد که «حتی امروز، به کمونیست‌ها و همدستان کمونیست‌ها در محافل فکری و فرهنگی احترامی نگذاشته می‌شود که هرگز حاضر نخواهیم شد برای یک فرد نازی یا نئوفاشیست چنین احترامی قائل شویم.»

۱- بوته ذوب یا دیگ ذوب یا ملتینگ پات (به انگلیسی: Melting pot) (اصطلاحی فرهنگی و سیاسی- اجتماعی در مورد جامعه‌ای نااهمگن از لحاظ فرهنگی است که در مرور همگون می‌گردد، یعنی عناصر متفاوت فرهنگی با یک فرهنگ غالب عمومی ترکیب شده و همگی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.

۲- هیولا بلزن فردی به نام جوزف کرامر بود که در اردوگاه کار اجباری بلزن، مسئول ترک بردن زیاد از مخالفان حزب نازی بود.

تاریخ تدریس می کرد

برافروشی سومات خرید می کرد و این سرد البته آگاهی از خلاف نظرها در مورد داشت.

هندوها فتنانها در منازلشان برای مختلف داشتند با پاسکارتان یا رد نداشت. ما همه با

که در یک مراسم دم.

پیراهن سفید و موهای برای برافروشته و شانه کرده

معا

س دلخواهش همان راه راه بود، صورتش از آن اذکن قدیمی از شهر کوچک برد.

ای مملو از مهمانان ست و سبزیجات بود چک در سفره چیدند نان فرق داشت. عروسی مسلمانان نشینند و بهطور عروسی مسلمانان ست و مقدار گوشت

سته بود پرسید: پس ها غذا می خورد؟ عکس نگاری از سن داد که در ایوم

نات صحبت می کند م لقمه ای داشته به

مرد کشمیر علیه از تاریخ سیاسی بر اسلام برای بسج دمی به عاریه گرفته هادت و جهاد از این دند.

شرای برنامه ریزی روانی (Psychological Strategy Board) که در سال ۱۹۵۳ از جانی فلاشمن دعوت کرده بود تا مذاکرات مربوط به این تور را انجام دهد، با جکسون موافق بود و مبلغی معادل ۷۵۰۰۰۰ دلار برای تأمین مالی آن جمع آوری کرد. به نظر می رسد بیشتر این مبلغ از سوی سازمان سیا تأمین گردید. اگرچه سی دی قبول داشت که این «مبلغ بسیار زیادی برای تأثیر گذاری تبلیغات فرهنگی است، اما از آن دالاس خواست تا دستاوردهای بالقوه

برنامه های این شرکت نیز دست و پنجه نرم نمود. در مارس ۱۹۵۳، او متوجه شد که رودولف بینگ، مدیر کل افسری متروپولیتن، می خواهد وپلهلم فورت ونگلر را به عنوان رهبر مهمان برای فصل ۵۴-۱۹۵۳ استخدام کند. وقتی او پرسیده شد آیا فکر می کند وزارت امور خارجه ممکن است با این انتصاب مخالفت کند، سی دی گزارش داد که هیچ «پراز تگرانی از سوی وزارتخانه در مورد موضوع آقای فورت ونگلر» وجود نخواهد داشت. او هشدار داد که ممکن است از نظر ابرای متروپولیتن

جنگ سرد فرهنگی: سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر- ۱۲۵

پشت و پیش شوالیه های فرهنگی آمریکا برای جذب مخاطب

آن را دست کم نگیرد و افزود: «این تأثیر در پایتخت های اروپای غربی، از جمله برلین، قطعاً فوق العاده خواهد بود».

جانکی (فلاشمن) نیز با این سخن موافق بود و توجهی ماهرانه و فرصت طلبانه برای این تور ارائه داد:

«ما در ایالات متحده مانند یک پوته ذوب هستیم و در عمل نشان داده ایم که مردم می توانند فارغ از نژاد، رنگ یا عقیده در کنار هم زندگی کنند. با استفاده از عبارت «پوته ذوب» یا هر استعاره جذاب دیگری، می توانیم از ابرای متروپولیتن به عنوان نمونه ای استفاده کنیم که

نشان می دهد اروپایی ها چگونه می توانند در ایالات متحده در کنار هم زندگی کنند و بنابراین، ایجاد نوعی فدراسیون اروپایی کاملاً عملی است» بدین ترتیب، شوالیه های فرهنگی آمریکا تارهای پیچیده ای بافتند که در میان آن تارها، می توانستند از ابرای متروپولیتن برای گردآوری استفاده کنند. در همان زمان که سی دی روی نظریه شورای برنامه ریزی روانی برای تور ابرای متروپولیتن کار کرد، با جنبه بحث برانگیزتری از

«مشکلی در رویاب عمومی» پیش بیاید، اما در نهایت با این جمله های تشویقی آمیز نتیجه گیری کرد: «نظر شخصی من این است تا زمانی که او به این جا برسد، دیگر کسی با حضور وی مشکلی نخواهد داشت حتی اگر او در گذشته هیولای بلزن بوده باشد».^۲ کمیته آمریکایی آزادی فرهنگی، اگرچه ظاهراً همین احساس را داشت، اما آن را با ظرافت بیشتری بیان کرد. هنگامی که در فوریه ۱۹۵۵ گروهی یهودی به نام بتسار (Betar) علیه حضور هربرت فون کارایان در اجرای ارکستر فیلارمونیک برلین

در نیویورک اعتراض نمود - با شعار «دوستانتان موسیقی، امشب به کنسرت خونین نرود!» - این کمیته لابی کرد تا فدراسیون موسیقیدانان آمریکا با چنین اعتراضاتی مخالفت کند. در تلگرافی که توسط جیمز تی. فالر به نمایندگی از «سید» نفر از رهبران جامعه فرهنگی آمریکا امضا شد، این کمیته اعتراض گروه باتل را به اتهام «تجاوز به آزادی فرهنگی» محکوم کرد.

حالب اینجاست که این کمیته در هیچ جا به ادعای بتار مبنی بر عضویت فون کارایان در حزب نازی اشاره نکرد. برعکس، آن را واقعیتی «آتشفشان» دانست. اما این اتهام را «هی ربط به ماهیت غیرسیاسی حضور ارکستر در اینجا» عنوان کرد و اضافه نمود ارکستر فیلارمونیک برلین خدمات برجسته ای به فرهنگ آزاد در اروپا کرده و نماد مقاومت شجاعانه مردم برلین در برابر توتالیتراسم کمونیستی است که این سرزمین دوافتاده و جدا از بلوک کمونیستی را در احاطه خود دارد. این تلگراف با این پیشنهاد به پایان رسید که بخشی از سود حاصل از تور

شوالیه های فرهنگی آمریکا تارهای پیچیده ای بافتند که در میان آن تارها، می توانستند از افسری متروپولیتن برای گردآوری مخاطبان، حول مفهوم فدرالیسم جهان آزاد، استفاده کنند. در همان زمان که سی دی، روی نظریه شورای برنامه ریزی روانی برای تور ابرای متروپولیتن کار کرد، با جنبه بحث برانگیزتری از برنامه های این شرکت نیز دست و پنجه نرم نمود. در مارس ۱۹۵۳، او متوجه شد که رودولف بینگ، مدیر کل افسری متروپولیتن، می خواهد وپلهلم فورت ونگلر را به عنوان رهبر مهمان برای فصل ۵۴-۱۹۵۳ استخدام کند.

این ارکستر به قربانیان اقدامات نازی ها اهدا شود. کمیته آمریکایی ظاهراً از انحراف خود نسبت به «بیانیه اصول» سال ۱۹۵۳ خویش بی خبر بود، یعنی جایی که اعلام کرده بود «به مسائل سیاسی که بر شرایط آزادی فرهنگی و خلاقیت فرهنگی تأثیر می گذارند، به شدت اهمیت می دهد. در نتیجه، به طور قاطع با هر گونه توتالیتراسم مخالف است، زیرا توتالیتراسم نفی همین شرایط است».

همین بیانیه «این واقعیت آشکار و شرم آور» را محکوم کرد که «حتی امروز، به کمونیست ها و همدستان کمونیست ها در محافل فکری و فرهنگی احترامی نگذاشته می شود که هرگز حاضر نخواهیم شد برای یک فرد نازی یا نئوفاشیست چنین احترامی قائل شویم».

پانوشته ها:

۱- پوته ذوب یا دیگ ذوب یا ملتینگ پات (به انگلیسی: Melting pot) اصطلاحی فرهنگی و سیاسی - اجتماعی در مورد جامعه ای نامگون از لحاظ فرهنگی است که به مرور همگون می گردد. یعنی عناصر متفاوت فرهنگی با یک فرهنگ غالب عمومی ترکیب شده و همگی در کنار یکدیگر قرار می گیرند.

۲- هیولای بلزن فردی به نام جوزف کرامر بود که در اردوگاه کار اجباری بلزن، مسئول مرگ تعداد زیادی از مخالفان حزب نازی بود.